



معصومه فرمانی کیا - بعضی از آدم‌ها در محله نقش ساده‌ای دارند ولی با این همه، سال‌های سال در ذهن مردم می‌مانند. هنوز بین کاسبان افرادی هستند که بیشتر از کسب پول، رضایت مردم برایشان مهم است و با آنکه جایگاه اجتماعی مهمی ندارند، محبوبیتشان در محله با نزد است. شبیه کاسبی که اهالی کوچه آخوند خراسانی او را به حسن خلق می‌شناسند.

مغازه‌اش در میانه‌های کوچه آخوند خراسانی ۱۲ است؛ همان کوچه حیطة «گر بلائی علی» که بعدها به خاطر ساختمان ژاندارمری به نام فرمانده آن «اشکان» نام‌گذاری شده است. ویس از اقامت و حضور خانواده پدری مقام رهبری، نام آن به آیت‌ا... خاмене‌ای تغییر یافت.

سبک و چینش مغازه امروزی است با انواع ماست و دوغ و سرشیر که حسن و حال مطبوعی را منتقل می‌کند.

«سید محمود اکبرزاده میری»، صاحب پیر مغازه است اما جوان‌ترها تنها پیش نگذاشته‌اند و مغازه را با کمک پسرها می‌گردانند. شبیه او که از کودکی همراه پدر بوده است. با تحصیلاتی که داشت، می‌توانسته سراغ کار اداری و کارمندی برود اما پای کار پدر مانده است.

می‌گوید: «بچه‌های من نسل چهارم «لبنیات صحر» هستند و این یعنی اینکه غیر از پدر، پسر بزرگش هم در این کار بوده‌اند.»

با وجود اینکه ۷۰ سال از عمرش می‌رود، سر حال و سرزنده است؛ شوخ‌طبع و خنده‌رو.



روزگاری نه چندان دور روزی سه هزار کیلو شیر را ماست می‌کرده‌اند. روزگار آب انبارهای گود و میراب‌هایی که هفته‌ای یک بار برای تقسیم آب در محله بوده‌اند و داد می‌زده‌اند امشب نوبت آب است یعنی اگر آب انبارهایتان خالی است، اقدام کنید و خانه‌ها قدیمی بود با حوض و تلمبه

میراث‌گرانبهایی که بین چهار نسل لبنیاتی چرخیده است

مشتری مداری

می‌گوید: «آب سقاها تمیز تر و قابل اعتمادتر بود و از سر چشمه سناپاد و پشت باغ ملی تهیه می‌شد؛ خنک و گوارا.»

سید تعریف می‌کند: «خانه‌های اینجا اعیانی و مجهز بود اما برق و آب نداشت. سبک ساخت و معماری اش به گونه‌ای بود که تابستان‌ها چیزی از گرما حس نمی‌کردی.»

پشت بام‌ها شبیه بادگیرهای یزد بود، بادر تنبه‌هایی که بازش می‌کردی، بادش تمام ساختمان را خنک می‌کرد و زمستان‌های سرد و پربرف که مردها گیوه به پا کرده و پارچه پشمی دور پا می‌بستند و برف پارو می‌کردند.

حتی برنامه‌های غذایی آن روزها هم با حالا کلی فرق داشت. هفته‌ای یک بار به خاطر میهمان یا مناسبت خاص پلو بود و بقیه روزها بسوی آبگوشت و اشکنه و آش تا سر کوچه می‌رسید و پای هر غذا قلدحی دوغ بود و کاسه‌های سفالی و تازه ماست.

او می‌گوید: «لبنیاتی پدرم در همین محله بود و برای خرید پنیر و برنجی از اقلام دیگر به تهران رفت و آمد داشته است و نام صحرارا از

گود و میراب‌هایی که هفته‌ای یک بار برای تقسیم آب در محله بوده اند و داد می‌زده اند امشب نوبت آب است یعنی اگر آب انبارهایتان خالی است، اقدام کنید و خانه‌ها قدیمی بود با حوض و تلمبه.

روزگاری که اگر از آب میراب می‌ماندی، باید سراغ سقاها می‌رفتی و برای هر حلب آب پولی می‌دادی به نرخ آن روزگار؛ هر حلبی ده شاهی.

قاطرهایی که شیر می‌آوردند.». روزهایی که برای گرم کردن شیر بوته‌های خار را آتش می‌زدند و شیر دوشیده شده و تازه را برای ماست آماده می‌کردند. بعدها کودهای گاوی جایگزین بوته‌های خار شدند و بعدتر هم تراشه‌های نجاری بود و کم‌کم نفت و گاز به آن‌ها اضافه شد.

روزگاری نه چندان دور روزی سه هزار کیلو شیر را ماست می‌کرده‌اند. روزگار آب انبارهای

روزگار میراب و آب انبارها

سید متولد ۱۳۲۶ است و دیپلم مکانیک دارد. می‌گوید: «در همین محله متولد و بزرگ شده است. کوچه‌های قدیم و سنگفرش اینجا خوب به خاطرش مانده است و خانه‌هایی تو در تو که بادر کوچکی به هم راه داشته‌اند و محل رفت و آمد همسایه‌ها بوده است و صدای پای

